

افغانستان و بیداری جهان اسلام

□ اولیور روا

□ ترجمه: اسماعیل حکیمی

گرچه جنبشهای اسلام‌گرای افغانی شدیداً متأثر از افکار و تشکیلات اخوان المسلمین عربی بودند؛ ولی جهاد سابق آن کشور تأثیر کمی حداقل تا سال ۱۹۸۵ روی افکار عمومی عربی داشت. در آن هنگام افکار عمومی عمدتاً به درگیری‌های اسرائیلی - فلسطینی یا محافل تندرو ایرانی که اغلب گروههای مقاومت افغانی را «محافظه کار» و یا حتی «ارتجاعی» می‌نامیدند، مشغول بود. البته ایران و بسیاری از کشورهای عربی تجاوز شوروی را محکوم کردند و خواستار عقب‌نشینی شوروی شدند. اجلاس اضطراری سران کشورهای اسلامی در ژانویه ۱۹۸۰ در اسلام‌آباد تشکیل گردید تا تجاوز شوروی را قویاً محکوم نمایند. اما این حمایت فقط از ناحیه کشورهای محافظه کار به عمل آمد و محدود بود. کرسی افغانستان به مجاهدین واگذار نشد. جنگ افغانستان تقریباً سالها دور از توجه افکار عمومی جهان اسلام باقی ماند. در حدود سال ۱۹۸۵ اوضاع تغییر کرد. یک تعهد مشترک (Joint Venture) بین سعودیها از یک طرف و اخوان المسلمین و جماعت اسلامی پاکستان از طرف دیگر با اهداف ذیل بوجود آمد:

- ۱- تقویت گروه‌های رادیکال اسلامی در میان مجاهدین.

۲- جلوگیری از نفوذ ایران.

۳- معانعت از گسترش نفوذ فرهنگی غرب در میان مهاجرین و مجاهدین.

دو هدف نخست مورد حمایت کامل آی‌اس‌آی پاکستان و سی‌آی‌ای که مسئولیت تحویل کمکهای نظامی آمریکا را به عهده داشت، بود. هرچند پشت پرده هرکدام سعی

می‌کرد از نماینده منتخب خود حمایت نماید.

تعهد مشترک سعودی و اسلام‌گراها تا جنگ دوم خلیج [فارس] بین ائتلاف غرب و صدام حسین، که در آن هنگام بسیاری از اسلام‌گراها با سعودیها قطع رابطه کرده بودند، ادامه داشت. اما این تعهد مشترک این اثر را داشت که اسلام‌گرایی را به سوی نوع محافظه‌کارتر بنیادگرایی، که من آن را «بنیادگرایی نفرین» می‌نامم، سوق داد. شخصیت‌های جدید که با جنبش اسلامی مطرح شدند، ایدئولوژی انقلابی و سیاسی خود را رها کردند و به تنها برنامه اجرای شریعت رو آوردند.

اکنون نگاهی می‌اندازیم به گروه‌های متعدد بنیادگرای خارجی که از مجاهدین حمایت کردند و انگیزه‌ها و نتیجه فعالیت‌های آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

جماعت اسلامی پاکستان

جماعت اسلامی که در سال ۱۹۴۰ توسط ابوالاعلی مودودی در هند تأسیس شد، هم یک حزب سیاسی بود و هم انجمن مذهبی که هدفش نفوذ در نخبگان و ایجاد حکومت اسلامی بود.^۱ عملکرد جماعت اسلامی در پاکستان (حدود ۲/۵ درصد آراء) ملاک نفوذ واقعی‌اش نیست. این حزب در محافل اطراف ضیاء الحق متوفی بسیار موثر بوده است. جماعت اسلامی، در حقیقت، یک حزب روحانی نیست. معمولاً رودرروی علمای سنتی که بطور عموم به دو گروه مختلف جمعیت‌العلماء پیوسته‌اند، قرار دارند. با وجود این، جنرال ضیاء به منظور بالابردن اعتبار و وجهه اسلامی جماعت، همان مقام «مدرسه» را به دانشگاه جماعت اسلامی در منصوره (لاهور) داد.

جماعت در دهه ۱۹۶۰ در میان محافل روشنفکری افغانی نفوذ داشت. در آن زمان قاضی حسین احمد از پشتونهای پاکستان (فعالاً رهبر - جماعت اسلامی) تلاش کرد که جنبش اسلام‌گرای افغانی را متحد سازد. نفوذ جماعت از دانشکده الهیات و دانشگاهیان کابل فراتر نرفت و عمدتاً قشر روشنفکر را، آنطور در جنبشهای اسلامی متداول است، دربرگرفت. قابل ذکر است که تعلقات نژادی پیش از این هم با پیوندهای ایدئولوژیکی هم‌صدا بود.

حزب منتخب جماعت اسلامی از میان مجاهدین همواره حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بوده است. اختلافات ایدئولوژیکی از دهه ۱۹۶۰ به بعد بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی اهمیت زیادی نداشته است. برتری حزب اسلامی برای جماعت شاید متأثر از پیوندهای نژادی و ملاحظات استراتژیکی بوده است. در این ملاحظات استراتژیکی نیروهای نظامی پاکستان که برخی کارمندانش طرفدار جماعت هم بود، سهم داشت.

۱- نگاه کنید به: ک، بهادر، جماعت اسلامی پاکستان.

اهل حدیث

اهل حدیث شاخه‌ای از جنبش اصلاح طلب شبه‌قاره هند است که در قرن هیجدهم شاه ولی الله آن را تأسیس کرد. این جنبش تحت رهبری سید احمد بریلوی (متوفی ۱۸۳۱) موضع ستیزه جویانه‌ای گرفت. و بریتانیا آن را به غلط «وهابی» نامید.^۱

جنبش اهل حدیث مکتب مذهبی است که از بازگشت به قرآن و سنت حمایت می‌کند، از تصدیق مذاهب چهارگانه اهل سنت امتناع می‌ورزد و تصوف و شیعه را به شدت رد می‌نماید. عبدالعزیز دهلوی (متوفی ۱۹۲۴) پسر شاه ولی الله و مرید سید بریلوی جزوهای به نام تحفه اثنا عشریه بر ضد شیعه (به فارسی) نوشت که در سال ۱۹۸۸ در ترکیه تجدید چاپ شد و در پیشاور بطور گسترده پخش گردید. اهل حدیث از حق اجتهاد یا تفسیر حمایت می‌کنند و با مذهب حنفی در مسایل خاص و ظریف کلامی از قبیل نحوه عبادت اختلاف دارند. برای حنفیهای سنتی افغانی این نوآوری در عبادت مساوی با ارتداد است. اهل حدیث هرچند به شدت اصلاح طلب و بنیادگرا بودند، ولی هیچگاه افکار سیاسی نداشتند. به عنوان مثال با سلطه بریتانیا در هند مبارزه نکردند.

در پاکستان فعلی، اهل حدیث هم یک جنبش مذهبی است و هم یک حزب سیاسی و برخلاف جماعت اسلامی، این جنبش بطور مستقیم از ژنرال ضیاء حمایت نکرد و با لایحه شرکت مخالفت نمود. (به این دلیل که دولت در مورد شریعت صلاحیت قانونگذاری ندارد.) رهبر این جنبش احسان الله ظهیر در سال ۱۹۸۷ در لاهور به قتل رسید. شبکه‌های اهل حدیث را وهابیه‌های سعودی در طول دهه ۱۹۸۰ قویاً حمایت می‌کردند. از این رو، خیلی بی‌ربط هم نیست که «وهابی» نامیده شود. به هر صورت، اهل حدیث با وهابیت دیدگاهها و مشترکات بیشتری دارد تا با اخوان المسلمین.

اهل حدیث در ایالت سرحد شمال غربی از قرن نوزدهم تا کنون بسیار فعال بوده و مدرسه‌هایی در آتوک (Attok) اکورا (Akora) و در دره کتر (در قریه پنج پیر، به همین جهت یکی از نامهای افغانی اش پنج پیری است.) ایجاد کرده است. در دهه ۱۹۵۰ تعلیماتش در داخل افغانستان در میان ملاهای محلی و عمدتاً در نواحی مرزی گسترش یافت. بدلیل فقدان مدارس مناسب، رفتن به هند به منظور تحصیل، برای ملاهای افغانی امر عادی بود. بعد از تجزیه هند در سال ۱۹۴۷ بسیاری از طلبه‌های افغانی به مدارس که در نزدیک‌شان در ایالت سرحد شمال غربی ایجاد شده بود، رفتند. آنها عمدتاً پشتون و بعضاً نورستانی و بدخشانی بودند. برخی از آن طلبه‌ها به ایدئولوژی اهل حدیث

۱- م هدایة الله، بررسی جنبش اصلاح طلب مذهبی سید احمد. همچنین نگاه کنید به: باربارا میکالف، تجدید حیات اسلامی در هند بریتانیا.

گرویدند. هنگام بازگشت به افغانستان در مقابل تصوف و مذهب حنفی مبارزه کردند. مثلاً زیارتگاههای محلی را تخریب نمودند، حنفیها معمولاً آن طلبه‌هایی اهل حدیث را «وهابی» می‌نامید. لکن خود طلبه‌های خود را «سلفی» می‌گفتند. روابط آنها با ملاحای سنتی حنفی متشنج شد و به برخوردهای مسلحانه محلی انجامید.

تهاجم شوروی به نواحی کوچک اهل حدیث در افغانستان چهره سیاسی داد، چیرگی از کمک مستقیم مالی حامیان پاکستانی خود بهره‌مند شدند که اندکی بعد با کمک مستقیم مالی وهابیهای سعودی تکمیل گردید. این امارتهای «وهابی» عبارتند از: بارگ متل (Barg_Matal) در نورستان شمالی، دره پنج در کسر و ناحیه آرگو در بدخشان. جالب است که این «امارتها» معمولاً با تقسیم‌بندی قومی و قبیله‌ای محل مطابقت دارد. مولوی افضل از بارگ متل، که ابتدا در دیوبند (هند) و سپس در اکوره (پاکستان) تحصیل کرده بود؛ در یک مدرسه اهل حدیث در کراچی تدریس نمود، سپس مدرسه خودش را در بدموک، قریه آبا و اجدادی خود، گشود. وی هنگام بروز آشوب سال ۱۹۷۸ رهبر محلی حزب اسلامی (عبیدالله) را کنار زد و قبیله خودش، کایتها، را به وهابیت گرواند. قبیله جنوبی رقیب، به نام کام (Kam)، تحت امر مولوی رستم به حزب اسلامی وفادار ماند. مولوی افضل «دولت اسلامی افغانستان» خود را که در محل به «دولت» معروف بود، بوجود آورد. در سال ۱۹۸۷ یک جوان لیبیایی به نام «سلیمان» که از عربستان آمده بود، نماینده عربی در بارگ متل - شهر اصلی «دولت» - بود. در بدخشان مولوی حمیدالله تحصیل کرده پنج‌پیر و کراچی، مدرسه‌ای را در دهه ۶۰ تأسیس کرد. یکی از شاگردانش، مولوی شارق (Shariqi) هنگام بروز جنگ به جمعیت اسلامی پیوست. بعداً از آن حزب انشعاب کرد و امارت «وهابی» خود را در اطراف آرگو ایجاد نمود که نفوذش در اوج خود از جورم (Jurm) تا شهر بزرگ را دربر می‌گرفت. بسیاری از تاجیکها و همچنین ازبکها (که در دهه ۱۹۳۰ از اتحاد شوروی مهاجرت کرده بودند) را نیز شامل می‌گردید. شارق در سال ۱۹۸۴ در پیشاور به قتل رسید. گروه وی به رهبری مولوی جمال ناصر، دانشی، سیدعلی و خیرا قمند (Kheyratmand) به حزب اسلامی پیوست و همیشه با جمعیت جنگ داشت و گاهی حتی جانب حکومت را می‌گرفت. در تابستان ۱۹۹۱ مسعود آنها را شکست داد و از منطقه بیرون راند.

در کتر، مولوی جمیل الرحمن، تحصیل کرده مدرسه ثلاثین پیشاور، نیز بعد از جدایی از حزب اسلامی یک جمهوری «وهابی» را در دره پنج بوجود آورد. وی حزب الدعوة را تأسیس نمود و بسیاری از پشتونهای طائفه صافی دره پنج را دور خود جمع کرد. در حالیکه حزب اسلامی وفاداری اغلب پشتونهای قبایل شینواری و میشوانی را حفظ نمود. در سال ۱۹۹۱ جنگ خونینی بین دو گروه واقع شد که هدف از آن در کنترل گرفتن ولایت آزاد شده کتر بود. مولوی عبدالرحمن به قتل رسید. اما پیروانش با حمایت

عربستان سعودی موفق شدند کنترل اسدآباد مرکز ولایت را به دست آورند. قابل ذکر است که در تمام موارد مذکور اختلافات مذهبی با درگیریهای نژادی و قبیله‌ای همساز بود.

عربستان سعودی

دولت عربستان سعودی جنبش مجاهدین را از ابتدای جنگ مورد حمایت خود قرار داد و در ظاهر، روابط خود را با تمام گروه‌ها حفظ کرد. گیلانی رهبر میانه‌رو و حتی غیرمذهبی، گذرنامه سعودی دارد. تمام رهبران در ریاض مورد استقبال قرار می‌گیرند؛ گرچه در حقیقت حمایت سعودیها از اسلام‌گرایان رادیکال‌تر خیلی زود آشکار گردید. این سیاست، توسط مراکز بانفوذ و متعدد سعودی یعنی روحانیون وهابی، دولت، شاهزادگان و شخصیت‌های مختلف که هرکدام از شبکه خاص خود بهره می‌گرفت، اعمال می‌شد. محافل مذهبی وهابی، نزدیک به شیخ ابن باز، رئیس علمای عربستان سعودی، در اثر تعصبات ضدشعی و ضد صوفی‌شان تحریک شدند. رهبران و قوماندانهای محلی را بر پایه نظرات کلامی خاص خود حمایت کردند. آنها سیاف را بطور گسترده کمک مالی نمودند. همچنین قوماندانهای محلی مورد حمایت اهل حدیث رانیز کمک کردند. کانالهایی که «قوماندانهای راستین» را انتخاب می‌کردند، عمدتاً ملاحای افغانی تحصیلکرده سعودی بودند که آمادگی پذیرش بخشی از فلسفه وهابیت - اگر نه همه‌اش - را داشتند. بنابراین، لقب «وهابی» که افغانیهای محلی و مردم پاکستان به هر جنبش اصلاح طلب مقدس مآب می‌دهند بیشتر و بیشتر درست از آب درمی‌آید.

مشروعیت مذهبی، برای خاندان سعودی همواره مهم بوده است. آنها از دیرزمان برای جلب حمایت اسلام‌گرایان بخصوص شاخه اصلی اخوان المسلمین تلاش می‌کردند تا بتوانند در برابر گرایشهای انقلابی ترقی خواه یا ملی‌گرا از قبیل بعثیسم و ناصریسم بایستند. اتحادیه جهان اسلام (رابطه) برای گسترش بنیادگرایی مدرن و اصلاح طلب مورد قبول محافل بنیادگرایی غیر وهابی، که از نظر سیاسی محافظه کار و از نظر فرهنگی ضد غربی باشد، در سال ۱۹۶۲ با مرکزیتی در مکه بوجود آمد.

«رابطه» از سازمانها تشکیل شده است نه از دولتها. دبیر کل آن یک سعودی (به نام دکتر عبدالله عمر ناصف از سال ۱۹۸۳ به بعد) می‌باشد. رابطه، با بودجه کلانی ملاحا را آموزش می‌دهد و مساجد، کتابخانه‌ها و سازمانها را کمک مالی می‌نماید. رابطه پلی است بین اخوان المسلمین و وهابیها. پیدایش افراط‌گرایی میان اسلام‌گرایان تحت تأثیر سید قطب، در دهه ۱۹۶۰، پادشاهی سعودی را در موقعیت دشواری قرار داد که به نام اسلام مبارزه می‌کردند. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ به شدت در تضاد با خاندان سعودی قرار گرفت و اوضاع را وخیم‌تر کرد. در واکنش به آن، سعودیها نه تنها از

بنیادگرایان دوری نجست، که برعکس، بر حمایت خود از اسلام‌گرایان تندرو سنی افزود تا به این طریق اختلافات بین شیعه و سنی را تشدید کرده، از گسترش انقلاب ایران به بیرون از مناطق شیعه جلوگیری نماید.

علاوه بر روحانیون وهابی و دولت سعودی، مرکز سومی که در شکل‌دهی سیاست سعودی در قبال پاکستان فعال بود، سازمان اطلاعات خارجی سعودی، به ریاست شاهزاده ترکی ابن فیصل، بود که گلبدین حکمتیار را، چنانچه خواهیم گفت، بیشتر به دلایل استراتژیکی انتخاب کردند تا مذهبی.

نفوذ سعودیها در میان مجاهدین نتایج پیچیده و متناقضی داشته است. بسیاری از رهبران و قوماندانهای محلی پولها را گرفتند. ولی جز امارتهای «وهابی» که قبلاً متذکر شدیم، به آیین وهابیت نپیوستند و بیشتر تحت نفوذ سیاسی اخوان المسلمین باقی ماندند تا سعودیها. وهابیت به عنوان یک دکترین هرگز در میان سنیهای سنی محبوبیت زیادی نیافته است. به علاوه، اسلام‌گرایان تندرو همیشه عربستان را مورد انتقاد قرار داده‌اند (چنانچه مخالفان سلطنت می‌گویند: «اسلام شاه ندارد»).

اخوان المسلمین عربی

نفوذ اخوان المسلمین به دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد، در آن هنگام پرفسورهای آینده (غلام محمد نیازی و برهان‌الدین ربانی) در دانشکده الهیات دانشگاه الازهر قاهره تحصیل می‌کردند. آنها هنگام بازگشت به افغانستان جمعیت اسلامی افغانستان را تأسیس کردند^۱ به دنبال آن جنبش جوانان مسلمان تأسیس شد و ترجمه‌های آثار سید قطب بطور گسترده میان دانشگاهیان افغانی پخش گردید.

در سالهای اول تهاجم شوروی به افغانستان، حمایت محافل اسلامی عربی از مجاهدین اندک بود. کمک اصلی از ناحیه دولت‌ها، که میانه‌ای خوبی با اسلام‌گرایان رادیکال نداشتند، صورت می‌گرفت. مثلاً انورالسادات مصر به مجاهدین اسلحه می‌فرستاد. ارتباط مجاهدین با غرب و رژیمهایی که روابط دوستانه با عربها نداشتند، مانعی برای نزدیکی روابط مجاهدین با محافل اسلامی عربی بود. عامل دیگر، تکیه روی محوریت نژادی در جهان عرب بود. به عنوان نمونه، اخوان المسلمین که یک سازمان عربی است، علی‌رغم اینکه ادعا دارد روی سخنش به تمام امت اسلام است؛ اعضای جدید خود را تقریباً منحصراً از میان عربها برمی‌گزیند. بهر حال، بعد از سال ۱۹۸۴ منابع عربی کمک به مجاهدین را آغاز کردند. این کمکها شکل تعهد مشترک بین محافل وهابی ریاض و اخوان المسلمین را به خود گرفت. ریاض پول فراهم می‌کرد

۱- نگاه کنید به: رواج، اسلام و مقاومت، فصل ۴.

و اخوان المسلمین نیروی انسانی. کادر فعال اخوان المسلمین در افغانستان اغلب فلسطینها بودند که گذرنامه‌های اردنی داشتند. شاخه اردنی این جمعیت به ریاست محمد عبدالرحمن خلیفه ظاهراً نقش مهمتری را در حمایت از جهاد افغانستان نسبت به مرکز مصری بازی کرده است. آنها در همان اوایل در سال ۱۹۸۲ دفتری را در پیشاور ایجاد کردند. رئیس آن دفتر عبدالله عظام فلسطینی بود که گذرنامه اردنی داشت و با یک زن افغانی ازدواج کرد. عظام یک تشکیلاتی لایق و متعهدی بود که مدت زمان طولانی به افغانستان مسافرت نمود و فعالانه می‌کوشید حزب اسلامی و جمعیت اسلامی را متحد سازد. در عین حال، همیشه از حزب اسلامی حکمیتار جانب‌داری می‌کرد. بعد از یک مسافرت در تابستان ۱۹۸۹ به قصد ملاقات با مسعود، سعی کرد حالت متوازی بین دو حزب برقرار نماید، در نوامبر همان سال در یک حمله تروریستی مرموزی که هرگز عاملانش شناسایی نشدند، به قتل رسید.

عظام برای معرفی جهاد افغانستان به محافل عربی مجله الجهاد را به عربی منتشر کرد و جهت هماهنگی کمکهای اسلامی برای مجاهدین تلاش نمود. تعداد فزاینده سازمانهای خیریه اسلامی، از ناحیه هلال احمر سعودی گرفته تا آژانس امداد سودان، در پیشاور ایجاد گردیدند. هدف دیگر این سازمانها کنارزدن سازمانهای غیردولتی غربی نیز بود. سازمانهای غیردولتی غربی متهم بودند که پوشش برای فعالیت‌های مبلغان مذهبی مسیحی (مسیونرها) می‌باشند. عبدالله عظام به ایجاد نوعی «ارتش اسلامی» نیز کمک کرد. هدف تنها کمک به جهاد افغانستان نبود، بلکه ایجاد نوع جدید بنیادگرایی در افغانستان نیز بود که هم با سنت‌های فرهنگی (قبیله‌گرایی) در تضاد باشد و هم با سنت‌های مذهبی (حنفی و تصوف). چنانچه یک روزنامه‌نگار سعودی نوشت: «دانشمندان مسلمان جهان می‌توانند نقش مهمی را در نجات افغان‌های جاهل از گمراهی بازی کنند. عنعنات و سنت‌های غیراسلامی راه خود را در درون زندگی آنها باز کرده است.»^۱

مشاوران عرب در میان تمام احزاب اسلام‌گرا در پیشاور نفوذ داشتند. و معمولاً در درون هر حزب، جناحی را مورد حمایت قرار می‌دادند. (مثل گروه نورالله عماد در داخل جمعیت اسلامی) بنابراین، به اختلافات از قبل بوجود آمده بین قوماندانهای واقع بین‌تر و بروکراسی پیشاور، که نیروهای جدید خود را از میان روشنفکران تبعیدی برمی‌گزیدند و روزه‌روز محافظه کارتر و بنیادگراتر می‌شدند، دامن می‌زدند.

تعهد مشترک

از سال ۹۰-۱۹۸۴ تعهد مشترک سعودیها و اخوان المسلمین و سازمان اطلاعات نظامی

۱- عرب‌نیز، ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۵ جنگ مجاهدین افغانی برای دفاع از عقیده و کشورشان، عبدالله الرفاعه، ص ۹. این مقاله حملات مستقیم بر آژانسهای داوطلبانه امداد غربی تحت عنوان «مسیونرهای مذهبی» نیز دارد.

پاکستان (آی.اس.آی) بخش عمده کمکهای نظامی را در اختیار گلبدین حکمتیار قرار دادند و تلاش کردند وی را از نظر سیاسی جلو اندازند. محافل وهابی در ابتدا ترجیح دادند، سیاف و قوماندانهای محلی را از طریق اهل حدیث کمک نمایند. گفته می شود که خود سیاف وهابی است. شاید هم باشد، زیرا نام خود را از عبدالرسول (بنده پیامبر) به عبدالرب الرسول (بنده پروردگار پیامبر) تغییر داد. و شاید هم وهابی نباشد، زیرا این نکته هم گفته میشود که او تنها عضو غیر عرب شورای عالی اخوان المسلمین است. به هر صورت، رفتار سیاف در جریان جنگ خلیج [فارس] نشان داد که وی بیش از آنکه به سعودیها نزدیک باشد به اخوان المسلمین نزدیک است.

اختلاف دیگر روی کمکی بود که، هر چند کم، میانروهای اخوان المسلمین به مسعود، علی رغم این حقیقت که پاکستانیها همیشه با پیشرفت وی مخالف بودند، می نمودند. با این همه، در مجموع همکاری مشترک نسبتاً منسجمی بین آی.اس.آی / سعودی و اخوان المسلمین از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۰ وجود داشت.

پشت این تعهد مشترک چه چیزی قرار داشت؟ نخست، تعهد ایدئولوژیکی. جماعت اسلامی پاکستان با اخوان المسلمین ایدئولوژی مشترکی دارد و آی.اس.آی با جماعت همواره روابط نزدیکی داشته است. سعودیها با تفسیر سیاسی اسلام، آنگونه که برای حسن البناء و مودودی معمول بود، کاملاً بیگانه بودند. ولی با تأسیس «رابطه» برای یافتن زمینه مشترک با اخوانیهای میانرو تلاش می کردند. نزدیکی وهابیها و اسلام گراها با بروز جنگ ایران و عراق و تهاجم شوروی به افغانستان سرعت گرفت. استراتژی سعودی در طول دهه ۱۹۸۰ تقویت اردوی بنیادگرایی تندرو سنی بود تا به این طریق، از نفوذ انقلاب ایران در میان توده های مسلمان جلوگیری نماید. سعودیها که در این زمینه فاقد نیروی انسانی بودند به اخوان المسلمین مجال فعالیت دادند. آنها هم همکاران خود را از کسانی انتخاب کردند که از نظر ایدئولوژی با آنها بسیار نزدیک بودند.

با این همه، این استدلال، پاسخ قانع کننده برای این سؤال نمی باشد که: «چرا نفع اصلی را از کمکها سیاف و حکمتیار بردند، نه ربانی؟ در حالیکه وجهه اسلامی ربانی اگر قوی تر از آنها نباشد حداقل به اندازه آنها هست؟». علت آن بیشتر استراتژیکی است تا ایدئولوژیکی. آی.اس.آی و شاهزاده ترکی سعودی پشتونها را برای کمک انتخاب کردند و از کمک به تاجیکها خودداری کردند. زیرا فکر می کردند تاجیکها همچون سایر فارسی زبانها بالقوه برای پذیرش نفوذ ایران آماده اند.

انتخاب حکمتیار برای پاکستان زمینه استراتژیکی دارد. پاکستان می خواهد:

- با حمایت پشتونهای اسلام گرای رادیکال سنی، در برابر شیعیان و تاجیکان هر دو، زیر پای ایران را خالی کند.

- با کنترل پشتونهای نوار مرزی داخل افغانستان، موازنه استراتژیکی در برابر تهدید

هند به دست آورد.

- از پیدایش حکومت مرکزی مقتدر در افغانستان که بتواند با کنترل اسلام آباد بر قبال مرزی مبارزه کند و محور استراتژیک با هند ایجاد نمایند، آنتور که شاهزاده داود در دهه ۱۹۵۰ کرد، جلوگیری نماید.

- خلاء ناشی از عقب نشینی شوروی حتی از آسیای مرکزی را پر کند و یک کشور بنیادگرا و محافظه کار سنی در میان ایران، هند و روسیه شیبه امپراتوری مغول بوجود آورد. اسلام آباد برای رسیدن به این مجموعه اهداف پیچیده، روی تقسیم بندی نژادی نقش بازی کرد. و از پشتونهای غلزایی در برابر پشتونهای درزانی (پایگاه قبیله ای سلطنت سابق) و فارسی زبانها، اعم از شیعه و سنی، حمایت نمود. عنصر نهایی را هم باید یاد آور شویم: حکمتیار از زمان تبعیدش در سال ۱۹۷۴ تا کنون به پاکستان با آی. اس. آی روابط نزدیک داشته است. این مسأله، سبب گردیده که آی. اس. آی معتقد شود که هر دولتی با محوریت وی تشکیل گردد به پاکستان نزدیکتر خواهد بود.

انگیزه های مذهبی، استراتژیکی، سیاسی وایدنولوژیکی به حدی به هم گره خورده اند که گاهی درک گزینشهای بنیادگرایان خارجی مشکل می گردد. حامیان مختلف مجاهدین هر چند اقدامات خود را در یک سیاست نسبتاً منسجمی هماهنگ کرده بودند، ولی از کانالهای متعددی نیز، برای کمک و برقراری ارتباط با مجاهدین یعنی افراد، جناحهای درون احزاب، خود احزاب و قوماندانهای محلی، بهره گرفتند. حامیان مجاهدین، در واقع، به بهانه انتخاب «مسلمانان خوب» اغلب کانالهای مستقیم کمک در شکل روابط حامی - کمک گیر ایجاد نمودند. این مسأله، اختلاف قبلی مجاهدین را تشدید کرد.

ارتش (لژیون) اسلامی

هزاران داوطلب از سراسر جهان اسلام برای شرکت در جهاد به افغانستان آمدند. اغلب این داوطلبان عرب بودند. ولی ترکها و کردها هم آمده بودند. آنها گرچه از طریق کانالهای اخوان المسلمین آمده بودند و عبدالله عظام در پیشاور از آنها سرپرستی می کرد؛ ولی هیچ «مرکز اسلامی» نظامی در پاکستان وجود نداشت. ارتش پاکستان مسئولیت خود را که «راهنمایی» مجاهدین بود با موفقیت ایفا کرد. در داخل افغانستان، داوطلبان عرب به کمک چند چیز: وجهه (پرستیژ)، احساس تعهد به فعالیتهای نظامی و مقدار پولی که با خود آورده بودند؛ نقش سیاسی کم تر یا زیادتری را بازی می کردند. مشاوران عربی روی قوماندانهای نظیر حقانی در پکتیا و علم خان در بلخ نفوذ داشتند، ولی نتوانستند جلو فعالیت های امدادگران و خبرنگاران غربی را بگیرند. بسیاری از قوماندانهای محلی مجاهدین نتوانستند فعالیت های داوطلبان عربی را کنترل کنند و تردیدی هم در اخراج افراد خیلی متعصب نداشتند (اسماعیل خان در غرب کشور چنین کرد) آنها سنتهای افغانی را به عنوان سنتهای «غیر اسلامی» مردود می شمردند. این

کار مردم را با آنها دشمن ساخت. بعضی از این داوطلبان اسرای جنگی را قتل عام کردند. به گفته برخی منابع، زنان ملیشه‌های دولتی را ربودند. این کار، پناهنده شدن سربازان رژیم را مشکلتر ساخت.

داوطلبانی که در اردوگاههای مجاهدین افغانی آموزش می‌دیدند، خود را تنها وقف جهاد افغانستان نکرده بودند. از سال ۱۹۸۷ گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال خارجی کارآموزانی را به افغانستان فرستادند، به این منظور که بعداً برگردند و در کشورهای خود جهاد کنند. چنین چیزی در مورد مجاهدین حزب‌الله در کشمیر و جبهه آزادیبخش مورودر فیلیپین، ترکها، فلسطینها و نیز الجزایریها صادق است. به عنوان مثال، در دسامبر ۱۹۹۱ ارتش الجزایر گروهی از آن بنیادگراها را در نزدیک السوک (El Souk) نابود کرد. این گروه انشعابی از جبهه نجات اسلامی را طیب «الافغانی» رهبری می‌کرد. این لقب، نشان‌دهنده تجربه وی از جنگ افغانستان است. اکنون، کارآموخته‌های افغانستان، هسته سخت جنبشهای رادیکال اسلامی در سراسر خاورمیانه می‌باشند.

از سال ۱۹۹۰ به بعد، محل اصلی آموزش، اردوگاه جاجی در ولایت پکتیا تحت نظارت حزب اسلامی حکمتیار می‌باشد.

بدین ترتیب، تعهد مشترک سعودی / اخوان المسلمین / آی.اس. آی که زیر نظر آمریکا برای توزیع کمکهای نظامی آمریکا ایجاد شد؛ اسلام‌گرایان رادیکال و ضدغربی را در سراسر جهان اسلام تقویت کرده و آموزش داده است.^۱

تبعات جنگ خلیج [فارس]

اکثریت اخوان المسلمین دولت سعودی را به خاطر درخواست نیرو از غرب برای حفاظت اماکن مقدسه کشور خود محکوم کردند، البته برای کویتهای استثنا قایل بودند؛ در حالیکه روحانیون وهابی، با صدور فتوا، دعوت نیروهای بیگانه را تأیید کردند. این دو دستگی به افغانستان هم سرایت کرد. سیاف و حکمتیار با صراحت صدام حسین را بر پادشاهی سعودی ترجیح دادند. حتی ژنرال اسلم بیگ، رئیس ستاد ارتش پاکستان، علیه سعودی به خاطر درخواست کمک از غرب اظهاراتی داشت. این طرز موضعگیری جنبشهایی که بخش عمده بودجه خود را از ریاض می‌گرفتند، سعودیها را به شدت تکان داد. تنها آن دسته از مجاهدین افغانی، سعودیها را کمک کردند که سعودیها آنها را از خود رانده بودند یعنی: ربانی رهبر جمعیت اسلامی و صبغت‌الله مجددی رهبر میانه‌رو. جنگ خلیج [فارس] از یک طرف شکست عربستان سعودی را در جذب اسلام‌گرایان تحت پرچم محافظه‌کارانش آشکار ساخت و از طرف دیگر، پیوند حکمتیار را با اخوان المسلمین یا گروه‌های اسلام‌گرای افراطی دیگر تقویت کرد.

۱- در باب سیاست ایالات متحده «درسهایی از جنگ افغانستان و شوروی»

بالاخره، سعودیها به ارزیابی مجدد سیاست خود در قبال گروه‌های اسلام‌گرا پرداخته و کمک خود را از اغلب‌شان قطع کردند. این کار از جبهه نجات اسلامی شروع شد. اما سیاست ارزیابی مجدد سعودی به تنش بین بعضی از روحانیون وهابی (به رهبری شیخ ابن باز رئیس شورای علمای سعودی) و پادشاهی انجامید. به این صورت، سعودیها کاری کردند که نباید می‌کردند. بعد از سقوط کابل در ماه می ۱۹۹۲ و امتناع بعدی حکمتیار از پیوستن به حکومت تازه تشکیل یافته ائتلاف مجاهدین، سعودی‌ها به شدت تلاش کردند که حکمتیار را به ائتلاف برگردانند. بعضی از شبکه‌های نیمه رسمی و خصوصی وهابی در افغانستان برای تسریع «احیای اسلامیت» در این کشور دخالت کردند و به همین منظور از حکمتیار و سیاف حمایت نمودند. افغانستان تناقض کاری اصلی عربستان را به خوبی نشان می‌دهد: سعودیها با آنکه از نظر استراتژیکی با غرب متحداند، از شبکه‌های مذهبی و فرهنگی حمایت می‌نمایند که با حضور و نفوذ غرب مبارزه می‌کنند.

پاکستانها بخصوص دولت غیرنظامی نخست‌وزیر نواز شریف از خطر گره خوردن با گروه‌های افراطی به خوبی آگاه‌اند. با کناره‌گیری جنرال اسلم بیگ کمک به حکمتیار کاهش یافت. با وجود این، در سیاست پاکستان که می‌توان آن را به صورت دقیق‌تر سیاسی «دوپهلو» نامید، تغییر بنیادی صورت نگرفته است. ارتش می‌خواست کنترل غیرمستقیم قبایل مرزی را به واسطه قوماندانهای محلی فراهم سازد؛ در حالیکه غیرنظامیان می‌خواستند به منظور پایان دادن به جنگ موافقتنامه جامعی را با مسکو امضاء نمایند و برای یک سیاست جامعی در مورد آسیای مرکزی آزادی عمل داشته باشند. به هر صورت، روابط قوماندانهای محلی و حکمتیار با افسران نظامی پاکستان و مقامات دولتی آن کشور، به حدی قوی است که قطع آن تقریباً ناممکن است. قاچاق مواد مخدر یکی از جنبه‌های مهم این همکاری است.

رساله جامع علوم انسانی

نوع جدید بنیادگرایی

جنبش مجاهدین افغانستان تحول از اسلام سیاسی و انقلابی به نوع محافظه کار بنیادگرایی را که در جهان اسلام متداول است، نشان می‌دهد. گرچه مبنای جامعه‌شناختی این «بنیادگرایی جدید» از نوع سابق آن که ما این واژه را در آن مفهوم بکار می‌بریم، کاملاً متفاوت است. ملیشه‌های جدید از روشنفکران اند نه از طبقه روحانی، گرچه تمایل دارند بر سر کنترل مساجد رقابت نمایند، کم نیستند محصلان غیرمذهبی که همچون ملاحا در حال کسب آموزشهای روزافزون هستند. آنها به شیوه خودآموزی یا بواسطه موسسه‌های «تبلیغ مذهبی» که وهابیه‌ها، اهل حدیث، جماعت پاکستان یا جماعه التبلیغ ایجاد نموده‌اند، مشغول آموزش می‌باشند. جماعه التبلیغ انجمن غیرسیاسی هند

و پاکستانی است که در دهه ۱۹۲۰ تأسیس شد. این محصلان که خود را ملا می‌نامند همچون اسلام‌گرایان پیشین خود، خواستار تشکیل حکومت اسلامی، فعالیت سیاسی، رجعت به وضع اولیه (به جای انقلاب) هستند و مدعی‌اند که اسلام و تنها اسلام می‌تواند تمام معضلات را حل کند. اما برنامه خاص شان، که تطبیق شریعت می‌باشد امروزه، همان است که ملاها در گذشته داشتند. می‌خواهند امت مسلمان سنی را در چارچوب اسلام ناب که پیراسته از هرگونه بند و بیل‌های ملی، سستی و فرهنگی باشد، شکل داده و متحد سازند. تلاش شان برای یک الگوی اخلاقی (یعنی تقلید از پیامبر بدون مراجعه به تاریخ، فرهنگ بومی، و سنتها و در یک کلام بدون مراجعه به فرهنگ دیرینه مسلمانان) الگوی نو و فراگیر «مبارزان اسلامی» را در سراسر جهان اسلام از الجزایر گرفته تا پاکستان با دیدگاه‌ها و رفتارها، دلبستگیها و خلاء فکری یکسانی بوجود آورده‌اند.

این «احیای اسلامیت» در افغانستان موقعیت مناسبی در میان جوانان دارای تحصیلات غیر مذهبی پیدا کرد. جوانانی که اسلام را به عنوان ایدئولوژی انتخاب کردند و با طبقه حاکم سابق چه متشکل از اشراف قبایل با همکاری خانهای محلی و چه تشکیل یافته از علماء مبارزه می‌کردند. قدرت این علماء که در نظام آموزشی سنتی نهادینه شده بود به واسطه جنگ تقریباً بطور کامل از بین رفت. فعلاً تنها نظام آموزش فعال افغانستان مدارس جدید است که در میان مهاجرین در پاکستان ایجاد شده است. این مدارس هرچند اغلب از ملل متحد و آژانسهای امداد غربی کمک مالی می‌گیرند، ولی این روشنفکران جدید تحت تأثیر ایدئولوژی وهابیت و اخوان المسلمین هستند که آنها را اداره می‌کنند.

بحران هویت فرهنگی در طول جنگ راه را برای این بنیادگرایی جدید باز کرده است. تصوف پیش از جنگ در میان محافل شهری روبه زوال بود (ولی شگفت اینکه در آن زمان به بعضی نواحی دورافتاده مثل آیماق در حال گسترش بود.) و با انقلاب و جنگ (در اثر از بین رفتن پیر صوفی و فقدان آموزش مناسب برای جوانان) به شدت تضعیف گردید. تعلیم ادبیات کهن فارسی و فلسفه اسلامی، بدلیل ضعف معدود لیسه‌ها و دانشکده‌های باقیمانده، به نقطه توقف رسیده است. الگوهای قبیله‌گرایی جامعه سنتی، قدرت شخصیت‌های محلی و حتی دیدگاه‌های قومی نیز، در اثر جنگ متزلزل شده و تغییر کرده است. ایدئولوژی‌سازی از اسلام بواسطه روشنفکران جوان پاسخی به این بحران بوده و به آن به راه نوگرایی نگریسته می‌شود.

اما اسلام سیاسی نتوانسته تقسیم‌بندی سنتی جامعه را از بین ببرد و جانشین کارآمد دیگری ارائه دهد. در اسلام سیاسی جامعه‌شناسی اسلامی وجود ندارد. برای اسلام سیاسی پذیرش ریاضیات و فیزیک آسان‌تر از مردم‌شناسی و قوم‌شناسی است. سیاست‌های سنتی که در چارچوب اسلام سیاسی قابل درک نیست دوباره برگشته است.

ایران بین کمک انحصاری به شیعیان و واقع بینی شیعه و سیاست در افغانستان

شیعیان احتمالاً حدود ۱۲ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند. هرچند خود آنها ادعا دارند که ۳۰ درصد جمعیت را تشکیل می دهند.^۱ آنها عمدتاً هزاره و فارسی زبان هستند که در مناطق مرکزی افغانستان زندگی می کنند. هزاره ها در سال ۱۸۹۲ تحت اداره حکومت مرکزی کابل درآمدند. آنها اغلب زارعان فقیر و تحت سلطه ارباب پیامبر (مالکان زمین) و سید از نسل محمد پیامبر می باشند. سید در هزارجات بیشتر از هر جای دیگر افغانستان تعظیم می شود. هزاره ها در کابل حمالی، آشپزی و نظافتگری می کنند. ولی تعداد کمی از آنها توانسته اند تاجر ثروتمند گردند. افغانهای سنی بطور کلی هزاره ها را تحقیر می کنند. هزاره ها هم در عوض از پیدایش استعمار پشتون بوسیله تجاوز مشترک دولت مرکزی و کوچیها در زمینهای آنها که زمینها را برای چراگاه می خرند یا تصاحب می کنند، خشمگین اند. هزاره ها به خاطر نژادشان از داشتن سمتهای عالی در ارتش و حکومت محروم شده اند. در طول دهه ۱۹۷۰ دهها هزار هزاره برای کار به ایران رفتند در شهرها، گروه های دیگر شیعه هم وجود دارند. قزلباش ها در کابل و قندهار احتمالاً از اعقاب سربازان و کارمندان غیرنظامی ایران که در نیمه قرن هفدهم در آنجاها اقامت گزیدند؛ می باشند. هر دو از لحاظ زبان همگون اند و هویت قوی شیعی خود را حفظ کرده اند. در هرات شیعیان بومی به نظر می رسند. این شهر زمانی بخشی از امپراتوری صفوی بوده است. شیعیان شهری تحصیل کرده و همگون هستند.

شیعیان افغانستان به منظور ایجاد موازنه در برابر دشمنی سنیهای منطقه خود را به ایران مربوط می سازند. عکسهای شاه در دهه ۱۹۶۰ در جاهایی یافت می شد که فعلاً عکسهای [امام] خمینی دیده می شود. در همان سالهای ۱۹۵۰ جنبش احیاءگری در جامعه شان ظهور کرد. روحانیت جدید شیعه که تحصیل کرده و فعال بودند ظاهراً در آن زمان در میان جامعه تا حدودی نفوذ پیدا کرده بودند. (گرچه ظاهرشاه در دهه ۱۹۶۰ تلاش می کرد رهبران سنتی هزاره را اکثراً با انتخاب شدن و راه یافتن به مجلس ملی تقویت نماید) روحانیت جدید شیعه از طریق ارتباط مستقیم با آیه الله های مقیم نجف و کربلا مشروعیت خود را به دست آورده بودند. به این صورت شناسایی سنتی با ایران و مشروعیت مذهبی با هم یکی شدند. روشن نیست که روحانیون جوان شیعه افغانستانی چه زمانی راه نجف و کربلا را پیدا کردند، ولی چنان حرکتی در دهه ۱۹۵۰ شروع شد و تا جنگ ایران و عراق ادامه داشت. روحانیون جوان به نجف و کربلا رفتند. در عین حال بعضی از مهاجران غیرروحانی هزاره در جستجوی کار به ایران و عراق می رفتند که

۱. در مورد شیعیان افغانستان و سیاست نگاه کنید به دیوید ادواردز، «مبارزات سیاسی شیعه در افغانستان» (تذکر: ترجمه اش در مجله سراج آمده است).

گاهی هم فرصت تحصیل نیز پیدا می‌کردند. به این صورت جامعه‌ای از مهاجرین اعم از روحانی و غیرروحانی بوجود آمد که قویاً سیاسی شدند و تحت تأثیر مباحثات سیاسی معاصر قرار گرفتند. بسیاری از کادر فعلی جنبش شیعه در افغانستان از اعقاب همین نسل اند که بین دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ وارد سیاست شدند.

مسافرت‌های شیعیان افغانستان به ایران و عراق زمینه‌ای برای تقلید آنها از ایران شده است. چنانچه ادواردز (Edwards) و کوپکی (Kopecki) متذکر شده‌اند. مراسم ویژه شیعیان ایران (به عنوان مثال استفاده از سخنرانیهای ضبط شده در مورد مبارزه [امام] حسین در برابر ظالمان در طول ماه مذهبی محرم) ظاهراً از دهه ۱۹۵۰ به بعد در افغانستان رایج شده است.^۱ «ایرانی‌سازی» Iranization اخیر جامعه شیعه افغانستان در زمینه‌های دیگر نیز آشکار است. مثلاً در مورد استفاده از نام و نام خانوادگی (مثل آقا و نام‌های خانوادگی که به «ی» ختم می‌شوند نظیر بهشتی، توسلی به جای میرزا حسین و غیره که یک نسل قبل متداول بود.) اشاعه عقاید احیاءگرایانه به دهه ۱۹۵۰ برمی‌گردد. در آن زمان سید اسماعیل بلخی روحانی تازه برگشته از قم سرگرم سخنرانیهای سیاسی - مذهبی سیار گردید و دستگیر شد. سایر روحانیون شیعه از قبیل واعظ در کابل و شیخ محسنی در قندهار در دهه شصت فعالیت خود را شروع کردند. تمام این شخصیتها دارای دیدگاه مشترکی بودند که دو خصیصه‌ای مهم داشت:

۱- فعالیت‌های سیاسی - مذهبی شان زودتر از انقلاب ایران صورت گرفت: افراط‌گرایی در جامعه شیعه افغانستان پیامد انقلاب ایران نیست بلکه بخشی از جنبش وسیع‌تر شیعی است که مرکزیتش نه در قم بلکه در نجف و کربلا بود.^۲

۲- آنها اکثراً تا زمان رحلت آیه‌الله حکیم در سال ۱۹۷۰ شاگرد ایشان بودند. بعداً شاگرد آیه‌الله خوبی و شریعتمداری شدند و تنها تعداد کمی شاگرد آیه‌الله [امام] خمینی بودند. دو روحانی برجسته‌تر زنده شیعه، شیخ محسنی (رهبر حرکت اسلامی) و قربانعلی محقق (از دره ترکمن) که فعلاً در ایران است و در سیاست درگیر نیست، شاگردان آیه‌الله خوبی هستند....

عنصر مهم دیگر این است که جوانان شیعه تحت تأثیر جنبشهای چپگرا (مانونیستها) و ملی‌گرا نیز قرار داشتند. قابل توجه اینکه، برخلاف سنیها، بین جنبشهای چپگرا، ملی‌گرا و مذهبی هزاره تمایز آشکاری وجود نداشت. علت آن، این است که تمام این جنبشها یک‌هویت هزارگی را، پیش از هر چیز، ابراز می‌دارند. به استثنای آنهایی که مورد حمایت تعداد معدودی از روحانیون مثل محسنی که هزاره نیست، می‌باشند. این نکته، روشن

1. Lacas - Michael Kopecky, «The Imami sayyad of Hazaraiat.»

2. See O. Roy, "Les frontieres de Iran."

می سازد که چرا در آغاز قیام علیه رژیم کمونیست، هزاره‌ها تنها گروه نژادی بودند که سازمان سیاسی به نام شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، بر پایه نژادی تشکیل دادند. در زمان کودتای کمونیستی ۱۹۷۸، چند حزب سیاسی بر مبنای اعتقادی و قومی در میان شیعیان تشکیل شد.

سازمان نصر، که شیخ مزاری و صادقی نیلی^۱ آن را تشکیل دادند. سازمان رادیکال و انقلابی است که اعضایش روشنفکران شیعه مقیم ایران بودند. گفته می‌شود که بسیاری از چپگرایان جوان و ملی‌گرایان سابق هزاره نیز عضو آن بودند. سازمان نصر با ملکه‌ها و شخصیت‌های سنتی جنگید و برخی از آنها مثل حاجی نادر ترکمن را اعدام کرد.^۲ این حزب به صورت شورایی اداره می‌شود.

حرکت اسلامی (با حرکت انقلاب اسلامی اهل سنت اشتباه نشود) را در در سال ۱۹۷۹ شیخ آصف محسنی که روحانی قندهاری و شاگرد آیه‌الله خوبی است تأسیس کرد. اعضای این حزب از میان شیعیان شهری و اکثراً قزلباش‌اند. و روابطش هیچگاه با ایران خوب نبوده است. محسنی که در آن زمان مقیم ایران بود بدنبال ضبط اسناد آمریکایی که نشانگر حمایت آمریکا از وی بود در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت. در ژوئیه ۱۹۸۸ به پیشاور رفت و از پیوستن به حزب تازه تأسیس وحدت خودداری کرد. شورای انقلاب اتفاق اسلامی افغانستان را روحانیون سنتی (مثل سیدعلی بهشتی) میر (که ارباب هم می‌گویند) و روشنفکران در تابستان ۱۹۷۹ تأسیس کردند. در آن زمان هزاره‌جات تقریباً به‌طور کامل از وجود دولت آزادگردیده بود. (به جز بامیان که کمونیست‌ها در تابستان ۱۹۸۸ آن را تخلیه کردند) گرچه شورا هیچگاه هویت صرفاً هزارگی یا شیعی‌اش را ابراز نکرد ولی بیشتر افکار ملی‌گرایانه داشت تا مذهبی. این سه گروه با هم رقیب بودند. شورا و نصر از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ درگیر جنگ خونین داخلی بودند.

حزب‌الله گروهی است که در سال ۱۹۷۹ در میان شیعیان هرات بوجود آمد و «قاری یکدست» رهبری آن را به عهده داشت.

سیاست ایران در قبال افغانستان

سیاست ایران این بود که شیعیان را تحت نظارت مستقیم یا غیرمستقیم خود متحد و کنترل کند. آنگاه، از برگ شیعیان افغانستان برای چانه‌زدن با سایر رقبا بخصوص با

۱- صادقی پروانی (سراج)

۲- اعدام حاجی نادر نه توسط سازمان نصر بلکه توسط نیروهای سیاسی شناخته شده دیگر صورت گرفت.

مسکو و اسلام آباد استفاده کند. تهران هیچگاه برای به رسمیت شناخته شدن کمکهایش و جلوگیری از به قدرت رسیدن رژیم سنی تحت حمایت سعودی در کابل^۱، با برگ نژادی (فارسی زبان در برابر پشتون) بازی نکرده است. ولی با برگ مذهبی بازی کرده است. رقابت میان پاسداران ایران، دفتر آیه الله منتظری و وزارت خارجه به سردرگمی در میان گروه‌های مورد حمایت ایران انجامید. جنگ داخلی از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ شورا و نصر را و از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ نصر و سپاه را در مقابل هم قرار داد.

مرکز فرماندهی پاسداران ایران تصمیم گرفت با شکافی در شورا و نصر، سازمان مشابه پاسداران در افغانستان ایجاد نماید. در حدود سال ۱۹۸۲ سپاه پاسداران تحت نظارت مستقیم ایران تشکیل شد. شاید ایران به این طریق می‌کوشید با نادیده گرفتن اختلاف سیاسی در میان شیعیان افغانستان، تمام عناصر طرفدار ایران را در یک جنبش گرد هم آورد. این تشکیلات که برای متحد ساختن سایر احزاب ایجاد شده بود، چنانچه در افغانستان معمول است، خود حزب دیگری شد در کنار سایر احزاب، سپاه به صورت گروه انشعابی از شورا تحت رهبری دوروحانی؛ اکبری از بهسود و صادقی نیلی بوجود آمد. ایدئولوژی سپاه همان ایدئولوژی نصر است متها از کادر روحانی بیشتر برخوردار است.

تلاش دوم برای متحد ساختن شیعیان به کمک فضای روحانی قم عملی شد. «اتلاف هشتگانه» به شمول تمام احزاب شیعی طرفدار ایران به استثنای شورا در قم تشکیل شد.

آخرین و موفق‌ترین دستاورد هنگامی بود که اغلب احزاب شیعی به شمول شورا، در تابستان ۱۹۸۹ در حزب جدید وحدت با هم متحد شدند. وزارت امور خارجه ایران آنها را به این کار تشویق کرده بود. تفاوت این اتحاد با اتحادهای قبلی در این بود که این حزب بدون هرگونه تکیه گاه ایدئولوژیکی تأسیس شد. زمینه مشترک در واقع، «ملیت» است. هواداران این حزب همگی هزاره‌اند. هزاره‌های حرکت اسلامی به این حزب پیوستند، در حالیکه غیرهزاره‌ها (و خود محسنی) از پیوستن به آن امتناع ورزیدند. در اثر جنگهای خونین بین حزب وحدت و حرکت، هواداران حرکت به قزلباشها محدود شدند. صادقی نیلی از سران حزب وحدت در نوامبر ۱۹۹۰ به قتل رسید. رهبر حزب وحدت شیخ مزاری از هزاره‌های شمال افغانستان است.

نادیده گرفته شدن تکیه گاه ایدئولوژیکی در جنبش شیعی افغانستان در اثر برتری واقع‌گرایان بر تندروها در تهران ممکن شد. تندروها (به رهبری محتشمی) هیچگاه به مساله افغانستان اهمیت لازم را نمی‌دادند.

۱- زلمی خلیل زاد، «انقلاب ایران و مقاومت افغانستان»

ایران در میان سنیهای افغانستان تا حدودی نفوذ دارد. ولی این نفوذ در زمینه‌های فرهنگی است نه سیاسی. واژه‌ها و اصطلاحات انقلابی در تمام صحبت‌های مجاهدین تعمیم و گسترش یافته است. حتی ملاحی محافظه کار، قیام در برابر کمونیستها را «انقلاب» می‌نامند. سمبولهای پیروزی (از قبیل گل لاله برای شهید) را از ایران قرض گرفته‌اند. سنتها و اصطلاحات ایران به خاطر اقامت طولانی در ایران (و نیز گوش دادن به بخش جذاب فارسی رادیو بی بی سی) بیشتر رواج یافته است. ولی به عنوان یک قاعده کلی، شناخته شدن ایران با شیعه، مانع گسترش یافتن الگوی سیاسی ایران در میان سنیها شده است.

سیاست ایران در قبال مجاهدین سنی مبهم بوده است. ایران بدون اینکه ائتلاف پیشاور را رسماً محکوم کند؛ بین احزاب «اسلامی» (یعنی «اسلام‌گراها») و احزاب «ارتجاعی» (معروف به میانه‌روها) تفکیک قایل شده بود. هرگونه تلاش برای رسیدن به یک توافق با شوروی یا برگرداندن ظاهرشاه سابق را محکوم می‌کرد. رسانه‌های خبری ایران به مجاهدین با عنوان «انقلابیون مسلمان افغانی» اشاره می‌کردند و به این صورت از اشاره به گروه‌های خاص سیاسی و قومی اجتناب می‌کردند. ایران از سنیها می‌خواست که سیاست «نه شرقی نه غربی» را بپذیرند. و اتکای شان به کمک‌های نظامی غرب را محکوم می‌کرد و روی برتری انقلاب بر منافع کوتاه‌مدت نظامی تأکید می‌نمود. ایران هرچند در حقیقت، هیچگاه کمک مستقیم به مجاهدین «اسلامی» سنی (جمعیت اسلامی یا دو حزب اسلامی حکمتیار و خالص) ارائه نکرد. تفکیک رسمی بین احزاب «اسلامی» و «ارتجاعی» تنها در این بود که فقط احزاب اسلامی مجاز به داشتن دفتری در تهران بودند.

ایران به جای ارائه کمک‌های مستقیم به احزاب اسلامی، گروه‌های انشعابی را جذب می‌نمود. بعضی گروه‌های محلی مبارزه سنی در امتداد مرز ایران - افغانستان مانند حزب الله سازماندهی شده بودند. (روشن نیست که آنها بخشی از حزب الله شیعه بودند که قبلاً متذکر شدیم یا نه) این گروه‌های سنی حزب الله (نه گروه حزب الله شیعه) را اسماعیل خان از جمعیت در تابستان ۱۹۸۸ منحل کرد. ایران همچنین رهبران گروه‌های انشعابی را مورد استقبال قرار می‌داد. مثل نصرالله منصور (از حرکت انقلاب) که در دسامبر ۱۹۸۷ به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. و مولوی مؤذن (از جبهه نجات ملی مجددی) و قاضی امین وقاد (ناراضی حزب اسلامی حکمتیار). پیر اُبی (Obey) شخصیت محلی غرب افغانستان که در سال ۱۹۸۰ سازمانی را به نام جمعیه العلماء (که در حقیقت مائونیستها در آن نفوذ کرده بودند) تشکیل داد و بعد از برخوردی با جمعیت اسلامی کشور را به قصد ایران ترک کرد. وی نقش سمبولیک سنیها را در مصاحبه با

رادیو تهران در پایان ماه اوت ۱۹۸۷ بازی نمود و از موضع ایران در برابر عربستان سعودی حمایت کرد. یک گروه انشعابی از جمعیت اسلامی در هرات به رهبری صفی الله افضلی، که در سال ۱۹۸۷ کشته شد؛ بیشتر از اسماعیل خان رهبر اکثریت در جمعیت اسلامی، کمکهای ایران را دریافت می‌کرد؛ هرچند در واقع گروه افضلی را سازمانهای وهابی حمایت می‌کردند.

به نظر نمی‌رسد که ایران برای پیاده شدن انقلاب رادیکال اسلامی در بین مجاهدین سنی واقعاً تلاش کرده باشد. شاید ایرانیها فکر می‌کردند سنیهای افغانستان از نظر سیاسی خیلی عقب مانده‌اند یا اینکه شیعیان افغانی خواهند توانست بدون دخالت مستقیم ایران برادران خود را «انقلابی» سازند. ولی براساس عاقلانه‌ترین تحلیل، دلیل استراتژیکی داشت: ایران می‌خواست بواسطه شیعیان برای خود جای پا و اهرم فشاری در افغانستان داشته باشد. ولی مایل نبود با شورویها روبه‌رو شود یا شاهد پیروزی زودرس مجاهدین باشد که می‌توانست ایالات متحده را به منطقه بازگرداند.

ایران همواره برای کمک به پیدایش مقاومت قوی سنی بی‌رغبت بوده و فاصله لازم را حتی با احزاب تندروتر سنی حفظ کرده است. اعضای حزب اسلامی پس از آنکه از کمک ایران مأیوس شدند، آن کشور را در تاریخ ۱۹۸۴ ترک کردند. امروز، جمعیت تنها حزب سنی است که نمایندگی ثابتی در ایران دارد. روابط ایران و حزب اسلام‌گرای تندروتر یعنی حزب اسلامی به طور قابل ملاحظه در ۱۹۹۱، که یک روزنامه ایرانی خواهان قتل حکمتیار شد، تیره گشت.

نکته جالب این است که حکمتیار با اخوانیه‌های رادیکال (مثل حسن ترابی رهبر سودانی) مرتبط است. یعنی کسانی که تهران برای ایجاد «جبهه مخالف» در برابر روند صلح خاورمیانه از آنها استقبال کرد. به نظر می‌رسد بین استراتژی کلی ایران و سیاستش در مورد افغانستان رابطه مستقیمی وجود ندارد. و تهران هیچگاه سیاست قومی را در افغانستان دنبال نکرده است.

اما سیاستمداران افغانی تحت تأثیر مسایل قومی باقی مانده‌اند. جمعیت اسلامی که عمدتاً فارسی زبان است از معدود احزاب سنی است که (با گیلانی و مجددی) روابط دوستانه با شیعیان دارد. و برای شیعیان حق داشتن نظام قضایی خاص بر اساس مذهب‌شان را به رسمیت می‌شناسد. در عمل بین قوماندانهای جمعیت و حزب وحدت همکاری وجود دارد. بطور کلی، پشتونهای افغانستان بدلائل تاریخی و فرهنگی بیشتر از تاجیکان نسبت به شیعیان دشمنی دارند. حکمتیار و خالص حتی اعمال سیستم حقوقی خاص شیعه را رد می‌کنند.^۱ در جنوب هزارجات، روابط هزاره‌ها و پشتونها بر نزاعهای

۱. مصاحبه خصوصی با حکمتیار، مارس ۱۹۸۷.

ستی نژادی استوار است. رویدادهای قره‌باغ و غزنی در اوت ۱۹۸۸ که زد و خورد های سنگینی بین هزاره‌ها و پشتون‌ها رخ داد، کاملاً دلیل نژادی داشت.

نفوذ محدود ایران در افغانستان

نخست: افغانستان در مقایسه با لبنان و عراق دارای اقلیت کوچک شیعه است که بطور کلی مورد بدبینی سایر گروه‌های نژادی قرار دارد. علمای سنی به دلایل مذهبی که شیعه را مرتد واقعی (رافضی) می‌دانند بطور سستی بیشتر ضد شیعه بوده‌اند. نفوذ اخوان المسلمین و وهابیه‌ها که در جریان جنگ در میان مجاهدین افغانی افزایش یافت، کمکی به بهبودی روابط بین سنی و شیعه نکرده است. این حقیقت که شیعیان در برابر شورویها کمتر جنگیده‌اند و اغلب کاروانهای سنی را غارت کرده‌اند؛ اوضاع را بدتر کرده است. تنش بین شیعه و سنی، به یک معنی، با جنگ افغانستان وخیم‌تر شده است. دوم: توجه اصلی سیاست ایران به خاورمیانه و جنگش با عراق معطوف بود. در این زمینه، ایران نیاز به یک اهرم فشاری بر شورویها داشت. ولی با دقت از رویارویی مستقیم و حتی غیرمستقیم اجتناب می‌کرد. راه حل، حفظ توانایی مجاهدین شیعه برای مقاومت در برابر هرگونه تهاجم شوروی بود؛ بدون اینکه به آنها اجازه حمله به شورویها را بدهد. این سیاست، در بازداشتن شوروی از دخالت بیشتر به نفع طرف عراقی موفق بود، ولی در افغانستان اثر خیلی منفی داشت. فکر می‌شد که شیعه از ورود به جهاد باز داشته می‌شود. نتیجه این شد که سنیها ناراحت گردیدند و احساس کردند که به تنهایی سنگینی بار جهاد را به دوش می‌کشند. نصر و سپاه بخاطر محرومیت از اسلحه، شروع به غارت کاروانهای سنی (عمدتاً از سال ۱۹۸۶ به بعد) کردند.

سوم: ایرانیان در مورد گروه‌های سنی، بخصوص جمعیت، که در مرزهایشان مشغول جنگ بودند، سیاست دست و پاگیری داشتند. آنها به ندرت اجازه می‌یافتند که اسلحه را از پاکستان گرفته از مسیر ایران بیاورند. در سال ۱۹۸۶ صدور هر نوع کالا از ایران به افغانستان ممنوع شد. به این صورت، مجاهدین از غذا و دارو محروم می‌شدند. بعضی از قوماندانهای سنی تا آن حد از ایران فاصله گرفتند که گفتند ایران در واقع با برگ شوروی بازی می‌کند.

جناح بندی در داخل حکومت ایران نیز انسجام سیاست ایران را دچار مشکل می‌کرد. بعد از سقوط مهدی هاشمی، مشاور منتظری، در قم (۱۹۸۶) وزارت داخله که همان سیاست قم را دنبال می‌کرد و وزارت خارجه از سیاست متعادل‌تر و بازی حمایت می‌نمود بطور همزمان به امور افغانستان رسیدگی می‌نمودند. مانع دیگر رشد متضاد شیعه و سنی است. شرط ریشه گرفتن «اسلامیسم» (یعنی

اسلام سیاسی) در افغانستان این است که باید ایدئولوژی انقلابی شهری را به جامعه سنتی تطبیق نمایند. در میان سنیها، جمعیت در تطبیق ایدئولوژی انقلابی به جامعه سنتی در کل موفق شده، در حالیکه حزب شکست خورده است. این کار، در حقیقت، برای احزاب شیعه پیچیده تر از همتایان سنی آنها بود. تضاد در هزارجات مرکزی، بین روستائیان عقب مانده و روحانیون برگشته از نجف، قوی تر است از تضادی که بین روستائیان سنی دره پنجشیر و دانشجویان کابلی است. روستائیان هزاره محافظه کارتر از روستائیان جاهای دیگر افغانستان بودند، هرچند محصلان هزاره معمولاً نظرات رادیکالی داشتند. ایران علی رغم محکوم کردن سیاستهای غربگرایانه پاکستان، هرگز با تسلط پاکستان بر سنیهای افغانی مخالفت نکرده است. منتها فقط خواهان رابطه متقابل بوده است. با اقامت سنیها در پیشاور و شیعهها در قم عملاً تقسیم بندی صورت گرفت. شیعیان تا سال ۱۹۸۶ هیچ دفتر رسمی در پیشاور نداشتند (بلکه در کویته ایجاد کرده بودند) و پاکستان از حمایت صریح جناح شیعه خودداری می نمود. (هرچند اسلام آباد غیر مستقیم برخی گروه های ملی گرای غیر مذهبی هزاره مثل اتحادیه و تنظیم را حمایت می کرد). این تقسیم بندی عملی، مشکلات تدارکاتی زیادی برای هر دو جانب ایجاد کرد. هم برای جمعیت که در مرز ایران مستقر بود و بطور کلی اجازه نداشت اسلحه از پاکستان گرفته از طریق ایران منتقل سازد و هم برای نصر که در مورد وی عکس مسأله صادق بود. این مسأله به پیدایش دو اتحاد مختلف در پیشاور و قم انجامید.

تهران تا نیمه سال ۱۹۸۸ به همان سیاست انعطاف ناپذیر در قبال افغانستان ادامه داد. ولی بعد از جنگ ایران و عراق به بررسی مجدد سیاست خارجی خود مبادرت کرد: صدور انقلاب یک شکست محسوب می شد. بین «تندروها» و «میانه روها»ی ایران اختلافاتی بوجود آمد. ولی گرایش جدیدی پدید آمد: تهران برای مشارکت در روند مذاکرات [حل مسایل افغانستان] تلاش کرد و می خواست شیعیان افغانستان در هرگونه راه حل سیاسی در کابل سهمی داشته باشند. بعد از عقب نشینی شوروی در فوریه ۱۹۸۹ اولویت سیاست تهران، جلوگیری از ایجاد حکومت کاملاً بنیادگرای سنی در کابل، گردید.

• • •

سنیها و شیعهها، میانه روها و تندروها، عربها و ایرانیها، سازمانهای خیریه غربی، و مجموعه ای از دولتهای ذی نفوذ (مهمترین شان: عربستان سعودی، ایران، پاکستان، اتحاد شوروی سابق، و ایالات متحده) همگی در جهانی شدن پیچیده اسلام سیاسی افغانستان نقش داشته اند. این ارتباطات گسترده خارجی به وضوح روی زندگی افغانها تأثیر داشته است ولی این نکته نیز در این فصل گفته شد که آنها به راحتی با پویایی اسلام و جامعه در افغانستان سازگار شده اند. در فصل بعدی به موضوعات ثبات و دگرگونی در خود افغانستان بیشتر پرداخته شده است.